

مکاتب نحوی

تألیف دکتر شوقی ضیف

ترجمه

دکتر مهدی خرمی

عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم سبزوار

سرسنانه	: ضيف ، شوقى .
عنوان و نام پديدآور	: مكاتب نحوى / مولف : شوقى ضيف
مشخصات نشر	: مشهد : اميد مهر ۱۳۹۰
مشخصات ظاهرى	: ۵۳۶ ص
شابك	: ۱۲۰۰۰۰ ريال : ۸۲-۰۰-۱۵۴-۰۰-۶۰۰-۹۷۸
وضعيت فهرست نويسى	: فبيا
موضوع	: زبان عربى -- نحو -- تاريخ
موضوع	: زبان عربى -- تاريخ
شناسه افزوده	: خرمى ، مهدى
رده بندى كنگره	: ۱۳۹۰ ۲۸۷/۶۱۵۱PJ
رده بندى ديوى	: ۷۵/۴۹۲

مكاتب نحوى



مؤلف : دكتور شوقى ضيف

ترجمه : دكتور مهدى خرمى

ناشر : اميد مهر

چاپ : كتيبى

نوبت چاپ : اول / پاييز ۱۳۹۰

شابك : ۸۲-۰۰-۱۵۴-۰۰-۶۰۰-۹۷۸

شمارگان : ۱۰۰۰ جلد

قيمت : ۱۲۰۰۰۰ ريال

انتشارات اميد مهر : مشهد : ص.پ : ۹۱۷۷۵/۳۳۳

تلفن : ۸۷۸۶۳۱۴ ۰۵۱۱ همراه : ۰۳۶۰ ۱۷۱ ۰۹۱۵

فهرست مطالب

عنوان صفحه

مقدمه مترجم ج

مقدم مؤلف ن

بخش اول مکتب بصری

فصل اول بصره واضع نحو ۳

فصل دوم خلیل ۲۹

فصل سوم سیویه ۶۷

فصل چهارم اخفش اوسط و شاگردانش ۱۲۱

فصل پنجم مبرد و یاران او ۱۶۱

بخش دوم مکتب کوفی

فصل اول پیدایش نحو کوفی و نشانه‌های آن ۲۰۱

فصل دوم کسایی و شاگردانش ۲۲۹

فصل سوم فرّاء ۲۵۹

فصل چهارم ثعلب و یارانش ۳۰۵

بخش سوم مکاتب مختلف

فصل اول مکتب بغدادی ۳۳۳

فصل دوم مکتب اندلسی ۳۹۵

فصل سوم مکتب مصری ۴۵۱

www.ketab.ir

مقدمه مترجم

قل لئن اجتمعت الانس والجن على ان يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله
ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا

بدون شک نزول قرآن و انتشار آن در بین مسلمانان جهان مهمترین عامل توجه به زبان عربی بوده است، عشق و علاقه مسلمانان به قرائت صحیح و فصیح آیات قرآن و نیز رغبت عربها به حفظ و حراست از زبان خود، موجب گردید تا دانشمندانی مثل خلیل و سیبویه خیلی زود اولین آثار نحو عربی را تألیف نمایند تا مبادا دو نتیجه‌ی نبود قواعد زبان، در قرائت کلام وحی خدشه‌ای ایجاد شود، زبان عربی در سایه‌ی قرآن به کمال و منزلتی نائل گردید که نظیر آنرا در بین سایر زبانهای عالم سراغ نداریم، زیرا زبان‌شناسان معتقدند، زبان موجود زنده‌ای است که متولد می‌شود، رشد میکند به جوانی و پیری می‌رسد و احیانا می‌میرد، اما با وجود قرآن، پیری و جوانی برای زبان عربی بی معنا است زیرا گذر زمان در مصداق یا دلالت‌های الفاظ و عبارات قرآن تغییری ایجاد نمی‌کند یعنی اینکه درک و فهم عرب امروزی از ظاهر و ازگان قرآن با درک و فهم عرب صدر اسلام تفاوتی ندارد در صورتی که، مثلا زبان فرانسه‌ی امروزی با زبان فرانسه‌ی صد سال پیش یا کمتر از آن متفاوت است چنانکه برخی یادداشتهای ناپلئون را حتی برای فرانسوی زبانان اصیل نیز باید ترجمه کرد (طه حسین اثر القرآن فی اللغة العربیه ص ۳۰)

چنانکه ذکر شد، مهم‌ترین عامل تدوین زود هنگام کتب نحوی به مسئله خوف مسلمانان از قرائت ناصحیح آیات قرآن برمیگردد، آنان به قصد صیانت از کلام وحی و به تأثیر از منطق یونان یا بی تأثیر از آن، کوشیدند تا قواعد نحو را در قالب‌های منطقی بیان نمایند، اما تکیه افراطی بعضی نحویان بر عقل و قیاس و تأویل و تفسیرهای دور از ذهن، نحو عربی را با مشکل مواجه ساخت و این نگرش فلسفی که در ابتدا برای حل مشکلات نحو آغاز شده بود به جهت افراط برخی نحویان به خلق مشکلات تازه‌ای منجر گردید به ویژه

در بحث عامل و معمول موجب شد نحو عربی هر چه پیچیده تر گردد وافرادی مثل ابن مضاء قرطبی را بر آن داشت تا به رد علل نحویان پردازند، یعنی اینکه طرح بحث مکاتب نحوی از پیامدهای افراط و تفریط برخی نحویان در نگارش بر اصول و قواعد نحو است، اگر چه همه آنها در اصل غرض واحدی را دنبال میکردند.

پس از پایه گذاری دانش نحو توسط نحویان بصری، اهمیت نحو و اصول و قواعد نو بنیاد آن موجب گردید تا این علم، بسیار مورد توجه عالمان و حکام قرار گیرد، و هریک از عالمان نحوی در سرزمین خود به پژوهش و تالیف در علم نحو پردازند و سعی نمایند این دانش را قاعده مند سازند. مورخان و زبان شناسان در گذر تاریخ، بر اساس مبانی مختلف، نحویان را به گروه ها و اقسام مختلفی تقسیم نمودند اما وجه اشتراک همه آنها، محدوده جغرافیایی است یعنی در این تقسیم بندی ها به جای توجه به آراء و عقاید مکاتب، بیشتر به حد و حدود مکانی آنها توجه شده است. در سده اخیر اغلب اندیشمندانی که در زمینه زبان شناسی قدیم عربی سخن گفته یا نوشته اند، گرایش های نحوی را تحت عنوان مکتب نحوی معرفی نموده و نحویان قدیم را زیر مجموعه این مکاتب قرار داده اند.

بחי که در اینجا مطرح است و نیازمند نقد و بررسی، اینکه آیا نام نهادن مکتب بر گرایش های نحوی که علت اصلی نام گذاری آنها بر اساس جغرافیا و مکان شکل گیری آنها بوده، نام گذاری صحیحی است؟ یا به عبارتی، آیا مکاتب باید بر اساس محدوده جغرافیایی خود نام گذاری شوند؟

سیر تاریخی نام گذاری مکاتب

به کارگیری اصطلاح مکتب، برای گرایش های نحوی از دوره معاصر آغاز شد و این نشان می دهد که قدما به این گرایش ها مکتب نمی گفته اند بلکه از واژه های دیگری استفاده می کرده و در آغاز، نحویان را به شهر و دیارشان منسوب می نموده اند. محمد بن سلام جمحی (۲۳۱-۱۳۹ هـ)، در کتاب طبقات فحول الشعراء می گوید: اهل بصره در علم العربیه، پیشینه ای طولانی دارند و به نحو و لغت عرب، بسیار عنایت می ورزند. (ابن سلام الجمحی، محمد، ۱۹۹۴، ص ۱۲) وی شرح حال ابو الاسود را به عنوان مؤسس علم العربیه، سپس یحیی ابن عمر، عبدالله بن ابی اسحاق حضرمی، عمرو بن علاء و در پایان، خلیل ابن احمد را ذکر می کند

اما این افراد را به مکتب نسبت نمی‌دهد، بلکه صرفاً به بصری بودن آن‌ها اشاره می‌نماید. (سامرائی، ابراهیم، ۱۹۸۷، ص ۱۸) در حقیقت، نسبتی که مورخان سده‌های نخستین به نحویان می‌داده‌اند، نسبت آنها به دیارشان بود، یعنی منظور از بصره، همان اهل بصره و بصریان و منظور از کوفه، علمای کوفه و کوفیان بوده است. ابن قتیبه، سیرافی و ابو الطیب لغوی نیز نحویان بصره و کوفه را به شهرشان منسوب نموده و از آنان تحت عنوان اهل بصره یا کوفه یاد کرده‌اند. ابوبکر، محمد بن حسن زبیدی، متوفی ۳۷۹ هـ ق، اولین شخصی بود که کتابش، *طبقات النحویین و اللغویین* را براساس مجموعه‌های نحوی معروف و به شکلی واضح ترتیب داد، وی طبقه‌بندی نحویان را براساس شهرها انجام داد و در کتابش، نحویان و لغویان را از هم جدا ساخت و آنها را به دو گروه تقسیم کرد، سپس هر گروه را براساس تقدم زمانی به بصریان، کوفیان، مصریان، قرویان و اندلسیان طبقه‌بندی نمود و از بغدادیان به عنوان گروهی خاص، یاد نکرد. (سیرافی، حسن بن عبدالله؛ ۱۹۸۵، ص ۳۹) هر چند زبیدی در کتابش به مدارس یا مذاهب نحوی اشاره مستقیمی نکرد، و مدرسه‌ی بصره و یا مذهب کوفه را به بصریان و کوفیان نسبت نداد، لکن در شرح حال شاگردان ثعلب برای اولین بار کلمه‌ی «مذهب» را به کار برد. او در وصف ابو موسی الحامض می‌گوید: «در لغت و نحو، مذهب کوفیان برجسته بود.» و در مورد ابن کبیر می‌نویسد: «نحو بصری و کوفی را خوب می‌دانست و هر دو مذهب را می‌شناخت، نزد ثعلب و میرد کسب علم می‌کرد و تمایل او بیشتر به مذهب بصریان بوده.» (الزبیدی، ابوبکر، ۱۳۷۳ ق، ص ۱۷۰)

پس از زبیدی، مورخان دیگری مثل ابن انباری نیز در بیان شرح حال عالمان نحوی، آثاری نوشتند اما آنان اشاره چندانی به مذهب، مکتب یا مدرسه نداشتند و بیشتر از عباراتی مثل اهل بصره، نحویان کوفه و یا عالمان بغداد استفاده می‌کردند.

واژه‌ی مدرسه را اولین بار کارل بروکلمان، خاورشناس معاصر آلمانی، به کار برد، او می‌گوید: «مورخان، مذاهب نحویان را به سه مدرسه تقسیم کرده‌اند؛ بصریان، کوفیان و علمای بغداد، که برای تأسیس مکتب بغدادی، دو مذهب بصری و کوفی را به هم در آمیختند» منظور او از مدرسه، مجموعه نحویانی است که منسوب به منطقه نحوی واحدی هستند. (بروکلمان، کارل، ۱۹۹۳، ج ۲، ص ۱۲۴)

به مرور زمان این اصطلاح در بین نحویان و زبان شناسان عرب نیز رواج یافت. دکتر مهدی مخزومی در راس این گروه و اولین کسی است که رساله دکتری خود را «مدرسه الکوفه و منهجها فی دراسة اللغة» نامید. پس از او شوقی ضیف کتاب «المدارس النحویة» و سپس عبدالرحمن سید کتاب «مدرسة البصرة النحویة نشأتها و تطورها» را منتشر ساختند. (الحديث، خدیجه، ۲۰۰۱، ص ۱۶)

نکته‌ای که در اینجا لازم است مورد توجه واقع شود این است که آیا می‌توان واژه «مکتب» را برای گرایش‌های نحوی پنج گانه (مکاتب نحوی معروف در زبان عربی) به کار برد یا خیر؟ آیا این حرکات‌های نحوی با تعریف علمی مکتب هم خوانی دارد؟ پایه عبارتی تقسیم بندی مکاتب باید بر اساس چه مبنایی باشد؟

تعریف علمی مکتب

کلمات مدرسه، مکتب و مذهب به مرور زمان در بین زبان شناسان رواج یافت و در علم نحو به مجموعه نحویانی که در منطقه‌ای معین به تدریس و تألیف نحو اشتغال داشتند، اطلاق شد، خواه آن نحویان به اصول و قواعد مکتب معین و مستقلی پایبند باشند، یا نباشند. مهمترین ضعف تقسیم بندی مکاتب همینجا است، زیرا مبنای تقسیم بندی را بجای آنکه ابتکارات و نوآوری‌های فکری یک مکتب قرار دهد، محل پیدایش آن را معیار تقسیم بندی قرار داده است.

اصولا نحوه‌ی شکل گیری مکاتب به این صورت است که شخصی نظریه‌ای جدید، مطرح می‌کند، به مرور زمان افرادی به پیروی از تفکر او برخاسته و از آن دفاع می‌کنند، به تدریج این مکتب در مقابل سایر مکاتب سخنان تازه‌ای را مطرح می‌نماید و بانگهای نو و مخصوص به مسائل می‌نگرد تا نهایتا به عنوان مکتب شناخته میشود. ویژگی‌های مذکور، به علمی خاص اختصاص ندارد، بلکه تعریفی عام برای تمامی علوم است. در فلسفه و ادبیات مکاتب متعددی دیده می‌شود که با طرح یک ایده جدید شکل می‌گیرند و پس از مدتی پیروانی را بر گرد خود می‌بینند که از مبانی آن، تبعیت می‌کنند، هر چند ممکن است به عنوان مثال برخی از مکاتب فلسفی در پاره‌ای از ویژگی‌ها و مسائل، دیدگاه‌های مشترکی داشته باشند اما یقینا تفاوت‌هایی نیز خواهند داشت که نمی‌توان آنها را مکتب واحدی به شمار آورد. تقسیم بندی مکاتب نحوی نیز باید مطابق همین اصول می‌بود، و کسانی که به طبقه بندی نحویان و تقسیم

بندی مکاتب نحوی پرداخته‌اند، باید این نکات را در نظر می‌گرفتند و فقط به مسأله مکان پیدایش آنها تکیه نمی‌کردند.

امروزه، در زبان شناسی، مکاتب معتبری وجود دارد از جمله، می‌توان، مکتب زبان شناسی ساخت گرا، کپنهاک، آوا شناسی انگلستان و دستور زبان گشتاری را نام برد. در زبان شناسی نیز، چون دیگر دانش‌ها، منظور از مکتب، وجود یک نظریه زبان شناختی مستقل، با اصول فکری روش مند و جدید است که یکی از اندیشمندان آن را طرح می‌نماید، عده‌ای محقق پیرامونش گرد می‌آیند، ضمن ایمان به تفکرات وی، به تفسیر میانی آن مکتب، می‌پردازند و در دفاع و پیشبرد آنها تلاش می‌کنند. معمولاً استمرار یک نظریه و دوام آن، شرط اساسی تکوین یک مکتب است، لذا تنها، وجود یک اسم یا نظریه نمی‌تواند باعث شکل‌گیری یک مکتب گردد.

چگونگی شکل‌گیری گرایش‌های نحوی

اصول نحو در بصره و به توسط عالمان این دیار، در سه مرحله ی، شکل‌گیری، شکوفایی و تثبیت، پایه‌ریزی و تدوین گردید: (الطنطاوی، الشیخ محمد، ۲۰۰۵، ص ۲۳)
مرحله اول، پیدایش؛ این مرحله با پیشگامی ابوالاسود و همکاری شاگردانش صورت گرفت، از جمله بزرگان این مرحله، عنبسه بن القیل، نصر بن عاصم لیثی، عبدالرحمن بن هرمز و یحیی بن یعمر هستند.

مرحله دوم، شکوفایی؛ این مرحله با طرح قیاس، در مباحث نحوی، توسط عبدالله بن ابی اسحاق حضرمی و تثبیت آن به وسیله خلیل بن احمد شکل گرفت.
مرحله سوم، تثبیت؛ نگارش الکتاب توسط سیبویه، نقطه اوج دانش نحو و اقتدار نحویان بصری بود، کتابی که قرن‌های متمادی منبع اصلی پژوهش‌های نحوی بوده و امروزه نیز یکی از مهم‌ترین مراجع نحوی نزد بسیاری از زبان‌شناسان است.

خدماتی که بصریان بردانش نحو عرضه داشتند و نظریاتی که نحویان آن دیار به رهبری ابوالاسود ارائه دادند، جای هیچ شک و شبهه‌ای را باقی نمی‌گذارد که مکتب نحو بصری را به معنی واقعی کلمه، مکتب بنامیم بلکه باید بگوئیم: بصره، بزرگترین جریان تاریخ علم نحو است.

دومین جریانی که به عنوان مکتب نحوی معرفی می‌شود، کوفه است. کوفیان حدود یک قرن دیرتر از بصریان به نحو روی آوردند، آنان در زمینه‌های قرائت قرآن، علم لغت، روایت شعر و اخبار سرآمد بودند. و پس از مشاهده رشد علم نحو در بین بصریان، آنان نیز به نحو پرداختند. ابتدا ابو جعفر رزاسی نزد بصریان رفته و از آنان کسب علم می‌نماید، سپس کسانی و فراء نیز با سفر به بصره، دانش نحو را در مهد آن آموختند و پایه‌های علم نحو را در کوفه بنا ساختند. (ضیف، شوقی، ۱۹۹۶، ص ۱۵۳) هر چند کوفیان پس از مدتی گام‌هایی در جهت رشد دانش نحو برداشتند اما برخی در مکتب بودن کوفه تردید دارند، من جمله، خاورشناس آلمانی، گوت هولد وایل، Gottholdweil، که در مقدمه الانصاف می‌گوید: آن‌ها (کوفیان) مکتب نحوی خاصی را پایه‌گذاری نکردند و اختلاف نظری که نحویان کوفه، به خصوص کسانی و فراء، با خلیل و سیبویه داشتند، ادامه‌ی همان شنیده‌های اندو (کسانی و فراء) از استاد بصری‌شان، یونس بن حبیب است و آنها خود نظراتی در خور توجه در مقابل بصریان نداشته‌اند. همچنین دیدگاه‌هایی را که ابن انباری در کتاب الانصاف، آورده و بین بصریان و کوفیان، داوری نموده، اکثراً رأی به برتری بصریان داده و ادله کوفیان را چندان تایید نکرده است. (بروکلمان، کارل، ۱۹۹۳، ج ۲، ص ۱۲۷)

اما این اظهار نظر در مورد کوفیان، دور از انصاف است، شکی نیست که کوفیان نسبت به بصریان چندان اهل ابتکار و نوآوری نبوده و در اغلب مسائل مقلد بصریان بودند، کوفیان نحو را از بصریان آموختند و در موارد بسیاری، نظرات آنها را نیز باید کردند لکن آنان نیز پس از تسلط در نحو، خدماتی به این علم عرضه داشتند و برخی از مباحث نحوی را به پختگی رساندند. از مهمترین ویژگی آنها تکیه بیشتر بر سماع است، برخلاف بصریان که اساس کارشان را بر قیاس گذاشتند، همچنین کوفیان بر خلاف بصریان که از بین کلام عرب، بیشتر بر لهجه برخی اقوام و اشعار معتبر استناد می‌کردند، به جمع آوری اشعار و عباراتی از همه قبایل عرب روی آوردند و در این زمینه به گلچین برخی اقوال نمی‌پرداختند، بصریان در توجه به علوم کلامی مثل منطق و فلسفه راه افراط را پیش گرفتند اما کوفیان در این زمینه راه اعتدال را پیمودند.

یکی دیگر از دلایلی که نشان می‌دهد کوفیان با بصریان اختلاف نظر بسیاری داشتند و دیدگاه آنها با بصریان در پرداختن به مباحث نحوی متفاوت است، وجود مناظره‌های متعددی بود که بین دو گروه برگزار می‌شد، این مناظره‌ها مربوط به زمانی است که کوفیان در دانش نحو

ایده‌های جدیدی ارائه دادند و بزرگان دو مکتب طی برگزاری جلسات مناظره دیدگاه‌های یکدیگر را نقد می‌کردند.

سومین گروهی که به عنوان مکتب نحوی معرفی شده و در مورد آن اختلاف نظر بسیاری دیده می‌شود، مکتب بغدادی است. پس از اقتدار سیاسی، علمی و اقتصادی بغداد، عالمان زیادی روانه این دیار شدند و در این شهر به تبادل نظر پرداختند، در بغداد جلساتی با حضور بزرگان نحو بصری و کوفی برگزار می‌شد و بازار مناظره داغ بود، اما به مرور زمان تب رقابت دو شهر کم شد اما نسل دیگر نحویان، که در بغداد پرورش یافته بودند، به فکر تلفیق دو مکتب پیشین و تأسیس مکتبی جدید افتادند و با امتزاج نظرات بصریان و کوفیان، مکتب بغداد را تأسیس کردند. (خورسندی، محمود، ۱۳۸۲ش، ص ۳۴)

همه موافقان و مخالفان مکتب نحوی بغداد، متفق القولند که این گرایش یا مکتب نحوی از امتزاج دو مکتب بصری و کوفی بوجود آمده است. سوال مهمی که در اینجا پیش می‌آید این است که آیا صرف تلفیق دو مکتب و امتزاج آراء بزرگان آن دو را می‌توان به عنوان مکتبی جدید پذیرفت؟ آیا این مساله با تعریف علمی مکتب، چه تعریف عام و چه تعریف خاص آن در زبان شناسی نوین، همخوانی دارد؟ آیا این از ضروریات یک مکتب نیست که باید دارای ایده‌ها و نظرات نو و مستقلی باشد؟

با اینکه بزرگانی چون زجاجی، ابو علی فارسی، ابن جنی و زمخشری در بغداد به تدریس و پژوهش مشغول بودند و کتاب‌های ارزشمندی از خود بر جای گذاشته‌اند اما متأسفانه در آراء و آثار آنان، خلاقیت و نوآوری دیده نمی‌شود یعنی آنها به جای طرح مسائلی که در علم نحو تحولی ایجاد کند، بیشتر به تشریح آراء نحویان پیشین مشغول بودند.

مساله دیگری که بر ضعف و سستی مکتب بغدادی دلالت دارد این که ؛ با وجود آنکه به مرور زمان، تب رقابت بین بصره و کوفه در بین نحویان بغداد فروکش کرده بود، اما باز هم نحویان بغدادی، به دو مکتب بصری و کوفی گرایش داشتند و این موضوع را از نظرات شان می‌توان دریافت. «در میان عالمان بغداد گروهی چون، زجاجی، ابن درستویه، سیرافی، ابو علی فارسی و ابن جنی به مکتب بصره تمایل بودند و گروهی مثل ابن کيسان، ابن خیاط و ابن انباری به مکتب کوفه تمایل داشتند.» (خورسندی، محمود، ۱۳۸۲ش، ص ۷۱). گرایش نحویان بغداد به

مکاتب بصره و کوفه، نشانگر عدم استقلال نحویان آن دیار و ارائه نشدن نظریه‌های نو، توسط آنان است.

با توجه به تعریف مکتب در زبان شناسی، علی رغم احترامی که برای اندیشمندان نحوی بغداد قائلیم باید پذیرفت که آنها نتوانستند با طرح ایده‌های نو یا اظهار آراء و اندیشه‌هایی تازه، بغیر از آنچه از نحویان پیشین به دست آورده بودند، نکته جدیدی بر علم نحو بیفزایند یعنی بغدادیان از عهده تأسیس مکتبی جدیدی برنیامدند بلکه آنها فقط مطالب گذشتگان را با شکلی مناسب تر ارائه کردند و با تلفیق آرای کوفیان و بصریان، از درگیری‌هایی که گاهی به جدل ختم می‌شد، پیشگیری نمودند و از نشر برخی نظرات افراطی که بعضی از نحویان کوفی یا بصری برای پیروزی در مناظره‌ها به آن چنگ می‌زدند، جلوگیری کردند. ضمناً آراء جدیدی که بعضاً مطرح نموداند، بیشتر در مورد مسائل جزئی نحو بود و هرگز نتوانستند با خلاقیت و نوآوری راهکاری جدید بر روی مشکلات نحو عربی بگشایند و تحولی در این علم ایجاد کنند.

چهارمین گرایش در نحو عربی از سرزمین زیبای اندلس نشأت گرفت، پس از فتح اندلس بسیاری از مسلمانان به این سرزمین وارد شدند و به مرور زمان علوم گوناگونی من جمله نحو در این دیار شکل گرفت. نحویان اندلس ابتداءً راهی مشرق زمین بویژه بغداد می‌شدند و دانش نحو را از عالمان آنجا می‌آموختند سپس به اندلس برگشته و به تدریس و تألیف می‌پرداختند. در بین نحویان اندلس نیز دو گرایش بصری و کوفی دیده می‌شود و آنها نیز تحت تأثیر تفکرات این دو مکتب قرار داشتند. (الطنطاوی، الشیخ محمد، ۲۰۰۵م، ص ۱۲۹)

در اندلس نیز مثل بغداد، نحویان به جای روی آوردن به نوآوری و ارائه نظرات علمی، به کتابت آثاری پرداختند که از نوآوری و ابتکار اثری نداشت و به مرور زمان، فن تلخیص و تشریح آثار گذشتگان، کلاً جای نوآوری را گرفت. نحو در اندلس رو به رکود بود تا اینکه ابن مضاء قرطبی با ارائه نظراتی نو، بحث تغییر و تحول علم نحو را مطرح ساخت، او با طرح ایده‌هایی، از قبیل رد نظریه عامل و تیسیر نحو عربی، همگان را شگفت زده کرد و با این کار سعی داشت تحولی در نحو عربی ایجاد کند. نظرات ابن مضاء در بین هم عصرانش چندان مورد استقبال قرار نگرفت و تا قرن‌ها مسکوت ماند، اما در سده اخیر چندی از زبان شناسان مثل، ابراهیم سامرائی، ابراهیم مصطفی، شوقی ضیف و دیگر زبان شناسان، با بررسی ایده‌های وی تلاش کردند تا در علم

نحو نوآوری ایجاد کنند و در مسیر آسان سازی نحو و حذف قواعد دست و پا گیر و پیچیده آن، گامی تازه بردارند.

شکی نیست که ابن مضاء، با تفکرات انقلابی اش سعی در تحول علم نحو داشت و اثر آن را در آراء نحویان معاصر، می توان مشاهده کرد، اما صرف تفکرات انقلابی ابن مضاء برای مکتب بشمار آوردن اندلس کافی نیست، زیرا؛

اولاً - نحویان اندلس قبل از ظهور ابن مضاء از حدود چهار قرن پیش، تحقیق، تدریس و تالیفات نحوی خود را آغاز کرده بودند. چنانکه در تعریف مکتب مشاهده شد، شخصی به عنوان پیشوای یک مکتب شناخته می شود که بعد از او مسیرش توسط پیروان یا هواداران او ادامه یابد، درحالیکه کسانی که گرایش نحواندلسی را به عنوان مکتب می شناسند، شکل گیری این مکتب را از اواخر قرن دوم هجری میدانند، دو صورتیکه ابن مضاء در قرن ششم می زیسته است، این مساله نشان می دهد که اندلس با وجود آنکه قرن ها پیش از ابن مضاء به پژوهشهای نحوی روی آورده بود، اما عملاً نتوانست در این زمینه به نوآوری یا تحولی مهم ناائل گردد.

ثانیاً - نظرات ابن مضاء در میان هم عصرانش و همچنین آخرین نحویان اندلس چندان مورد استقبال قرار نگرفت بلکه این نظرات بعدها در میان زبان شناسان معاصر، مورد توجه واقع گردید.

ما می توانیم ابن مضاء را به عنوان پیشوای مکتب تجدید و تفسیر بنامیم و او را به عنوان شخصی بدانیم که علی رغم طرد شدن از دید هم عصرانش، از عقاید نوین خود عقب نشینی نکرد و بعدها ایده اش در زمینه تحول زبان عربی و ایجاد رابطه دوستانه میان متکلمین و زبان عربی با حمایت زبان شناسان معاصر به ثمر نشست و کتابهای زیادی در بررسی آراء و آثار ابن مضاء منتشر گردید. به هر حال با توجه به تعریف علمی مکتب، نظراتی که در اندلس در زمینه علم نحو مطرح شد (به جز آراء ابن مضاء) شایسته معرفی شدن این گرایش به عنوان یک مکتب نحوی، چندان پسندیده نیست.

آخرین گرایش نحوی مورد نظر، حرکت نحوی مصر است. مصر پس از فتح اسلامی تبدیل به یکی از قدرتمندترین پایگاه های سیاسی و علمی جهان اسلام شد، این سرزمین حکومت های مقتدری چون فاطمیان، ابویان و مملوکیان را تجربه کرده است. پژوهش های

نحوی در این دیار از سده دوم هجری با سفر چندی از دانش پژوهان مصری به سرزمین عراق و کسب دانش از عالمان بصره و کوفه شروع شد و در دوره اقتدار مملوکیان، اوج گرفت و پس از انقراض ممالیک توسط عثمانی ها دچار رکود گردید. پژوهشهای نحوی در مصر حدود هشت قرن ادامه یافت و از حیث طول زمانی، سابقه نحو در مصر، بیش از هر کجای دیگر در سرزمینهای اسلامی است اما به جهت نوآوری و تحول از سایر مکاتب و گرایش ها ضعیف تر است به دلیل اینکه سه دانشمند بزرگ این سرزمین یعنی ابن هشام، ابن عقیل و سیوطی که در قرنهای هفتم تا نهم هجری می زیسته اند و نحویان پیش از آنها، در طول چند قرن، از نبوغ متمایزی برخوردار نبودند و بیشتر به تکرار حرف های دیگران پرداخته اند. (ضیف، شوقی، ۱۹۹۶ ص ۳۲۷)

نحویان مصری، دو اثر معروف یعنی؛ مغنی اللیب ابن هشام و شرح ابن عقیل بر الفیه ابن مالک اندلسی را به یادگار گذاشته اند، این دو اثر امروزه به عنوان مهمترین منابع آموزشی در زمینه علم نحو عربی محسوب می شود و پژوهشگران نحوی به این آثار نگاه ویژه ای دارند. پس از این دو، سیوطی نیز دو اثر مشهور از خود باقی گذاشت؛ همع الهوامع فی جمع الجوامع که اثر کاملی در صرف و نحو عربی است. وی در این کتاب، از حدود صد اثر بهره برده و در حاشیه نظرات نحوی خودش را نیز نگاشته است. سیوطی در این کتاب سعی دارد تا آراء نحویان را با ذکر دلایل شان بیاورد. دیگر اثر وی، کتاب، بقیة الوعاه فی طبقات النحویین و النحاه، است، که در آن به شرح حال بسیاری از لغویان و نحویان پرداخته، این کتاب به عنوان یک منبع مهم در شناخت نحویان و طبقات آنان محسوب می شود. (الطنطاوی، محمد، ۲۰۰۵ ص ۲۸۳)

با اینکه آثار فوق هر کدام در زمینه خود، از آثار بسیار ارزشمند و حتی بی نظیر نحوی محسوب می شوند، اما به لحاظ نوآوری و تحول در نحو، ثمر چندانی ندارند. چنانکه ذکر شد کتابهای ابن هشام و ابن عقیل در زمینه آموزش علم نحو آثار بسیار مهم و معتبری هستند اما در زمینه طرح ایده های نو برای تحول دانش نحو نکته جدیدی عرضه نمی کنند و بیشتر سعی شان بر این است که با جمع آوری آرای گذشتگان و انتخاب نظرات صحیح، کتابی مناسب، برای آموزش متعلمان نحو عرضه نمایند، لذا می توان گفت که حرکت نحوی در مصر با اصول یک مکتب همخوانی ندارد.

در کتاب حاضر علاوه بر اینکه مترجم در اصل ترجمه احتمال عیب و نقص می دهد، عقاید نویسنده را نیز خالی از خطا نمی بیند یعنی اینکه در بعضی موارد با عقاید او موافق نیست لکن به

لحاظ آنکه سایر آثار شوقی ضیف به ویژه آثاری که در زمینه تاریخ ادبیات منتشر ساخته آثار ارزشمندی هستند، مناسب دید این کتاب وی نیز به فارسی ترجمه شود شاید مفید فایده واقع گردد. مسلماً آثاری که حاصل تحقیق و پژوهش اند و مسئله واحد و مهمی را مورد نقد بررسی قرار داده اند به مراتب از ترجمه یک اثر، ارزش بیشتری دارند لکن مترجم، کار خود را در این کتاب شاهد مثال این بیت می داند

ومن رام فی سوق المعالی تجاره فلیس سوی بیض المساعی نقودها

www.ketab.ir

مقدمه مؤلف

بین سال ۱۹۶۵-۱۹۶۶ که دانشگاه قاهره مرا به دانشگاه اردن فرستاد، برای دانشجویان زبان و ادبیات عرب آن دانشگاه در باره تاریخ مکاتب نحوی سخنرانی می‌کردم، در مراجعه به مآخذ جدید عربی اثر کامل و ارزشمندی که به نحو مطلوب و شایسته مکاتب نحوی را مورد نقد و بررسی قرار داده باشد بدست نیاردم، به سخنرانی خود در این موضوع ادامه دادم و در حد توان سعی نمودم با تنظیم ملاحظات و مهیا ساختن اسباب لازم جهت وصول به نتایج صحیح، نیاز دانشجویان را بر آورده سازم تا آن که از آن مباحث و تحقیقات تاریخچه‌ای از مکاتب نحوی چنانکه در این کتاب ملاحظه خواهید کرد شکل گرفت.

شاید این اولین باری باشد که بحثی جامع پیرامون مکاتب نحوی تدوین می‌گیرد بحثی که اجمالاً به ترسیم تلاش‌های پرتیتر هر یک از این مکاتب و شخصیت‌های برجسته آنها می‌پردازد، طبیعتاً باید ابتدا از مکتب بصری آغاز کنم زیرا این مکتب است که اصول نحو ما را پایه‌ریزی کرد، قواعد آن را ثبت و ضبط نمود و به آن امکان داد تا به حیات خود تا امروز ادامه دهد و در واقع باید گفت سایر مکاتب نحوی زیر مجموعه یا ثمری از ثمرات مکتب نحو بصری‌اند، در ابتدای بحث به اصلاح خطائی پرداختم که از قدیم نزد همگان شایع شده و آن این که، برخی از مبادی نحو را ابوالاسود دؤنلی و شاگردان او بنا نهاده‌اند در حالی که بنای مبادی نحو توسط نسل بعد از او یعنی ابن ابی اسحق حضرمی آغاز گردیده، سپس به توضیح این نکته پرداختم که چرا تفکر بصری از تفکر کوفی از دقت و عمق بیشتری برخوردار است و برای ثبت و ضبط مسائل نحو عربی و وضع قواعد و قوانین آن استعداد بیشتری دارد، پس از آن به ابراز این عقیده خود پرداختم که خلیل بن احمد فراهیدی مؤسس حقیقی مکتب نحو بصری و به معنای دقیق کلمه پرچمدار نحو عربی است و در بیانات خود به این نکته اشاره نمودم که بنای مرتفع

نحو با تمامی نظریات مربوط به عامل و معمول با مستندات سماعی و قیاسی و استدلالات محکم همه به همت خلیل بن احمد شکل گرفته، شخصیت ممتازی که بر اسرار علوم عربی و ظرائف و خصائص آن واقف بوده است.

پس از خلیل، وارثش سیبویه جانشین او شد و آراء نحوی او را موبه‌مو تقلید نمود، سیبویه با تکیه بر آراء خلیل به آراء نحوی بی‌شماری دست یافت و از حاصل آنها اثر اعجاب‌انگیز خود یعنی الکتاب را تدوین کرد، کتابی که آنچنان مورد نظر گذشتگان قرار گرفته که آن را قرآن النحو، لقب داده‌اند، گویا آنها نوعی اعجاز در کتاب او دیده بودند، اعجازی که تنها به خاطر ثبت و ضبط اصول نحو و تنظیم قواعد آن نبود بلکه به این جهت بود که سیبویه هیچ مسئله و قضیه‌ای از قضایای کلام عربی را رها نکرده مگر آن که آن را به لحاظ فقهی، علمی و تحلیلی مستحکم و مستدل نموده بود.

شاگرد سیبویه، اخفش اوسط، الکتاب را از استاد خود گرفت و آن را به شاگردان بصری و در صدر آنها مازنی و شاگردان کوفی و در مقدمه آنها کسانی آموزش داد، اخفش نسبت به سیبویه و خلیل لحنی اعتراض آمیز داشت چنانکه این لحن اعتراض آمیز به آراء و مذاهب بسیاری منشعب گردید، به ویژه آن که اخفش لغت‌های شاذ را خوش بینانه می‌پذیرفت، وی با این وسعت نظر نسبت به لغت‌های شاذ، پیشوای حقیقی کسانی و دیگران که مکتب کوفی به شمار می‌آید، اخفش نسبت به بعضی قراءات شاذ اهتمام خاصی داشت و با استدلال به اشعار فصیح، از آنها دفاع می‌کرد، در جای خود به این نکته اشاره نموده‌ام که، قرأ، پیشوای مکتب کوفی پس از کسانی اولین کسی است که شدیداً به انکار قراءات شاذ پرداخته و مازنی و شاگردش میرد آخرین پیشوای بزرگ مکتب بصری از فرا تبعیت نموده‌اند، در ادامه بحث به بررسی عمل کرد مکتب کوفی پرداخته و دریافتم که این مکتب با تأخیر، توسط کسانی تأسیس شد و کسانی و شاگردش فرا توانسته‌اند در کوفه مکتبی نحوی تأسیس نمایند که از ویژگی‌های آن میدان دادن به روایت، تکیه بر قبض و بسط قیاس، وضع اصطلاحات جدید و نیز طرح قواعد عامل و معمول است، فرا در انکار برخی قراءات شاذ و به‌ویژه تخطئه بعضی عرب‌ها توسع نظر داشت و بعضاً به احکامی روی می‌آورد که شواهد و امثال، آنها را تأیید نمی‌کرد، پیشوای مکتب نحو کوفی در حقیقت فراست و ثعلب و غیر ثعلب از شارحان و مفسران عقاید و آراء او هستند.

به بحث خود پیرامون مکتب بغدادی که اغراض و توطئه‌های بسیاری بر آن سایه افکنده بود ادامه دادم، مکتبی که به ویژه دو شخصیت ممتاز آن یعنی ابوعلی فارسی و ابن جنی کتایه در بسیاری از آثار خود بصریان را با عنوان، اصحابنا، یاد می‌کنند چه این کار آنها موجب شده تا بسیاری از معاصران گمان کنند آن دو حقیقتاً بصری‌اند، اما آنها قصد دارند با این کار چنان وانمود نمایند که شدیداً به بصریان متمایلند در حالی که در سلك مکتب بغدادی حرکت می‌کنند، مکتبی که بر گزینش از آراء دو مکتب بصری و کوفی و دست یافتن به آراء ابتکاری جدید بنا گردیده است، این مکتب را دو نسل دست بدست کرده‌اند، نسل اول گرایش مکتب کوفی بر آن حاکم بوده که در آثار ابن جنی از آن به نام بغدادی یاد می‌شود، از قبیل ابن کيسان، نسل بعدی که جانشین این نسل گردیده غالباً به مکتب بصری تمایل داشته و نمونه‌های آن، زجاجی، ابن جنی (بانی علم صرف و واضع قوانین آن) و ابوعلی فارسی هستند.

بحث را با تحقیق پیرامون مکتب نحواندلسی ادامه دادم، در بررسی فعالیت‌های نحوی این مکتب طی قرون گذشته دریافتیم که نحویان اندلسی از قرن پنجم هجری با سعی و تلاش بسیار و با انبوهی استنباط، تعلیل و استدلال بر عقاید و آراء پیشوایان نحو بصری، کوفی و بغدادی تکیه نمودند، در گذر از این، نیز از نسلی به نسلی منتقل نمی‌شویم مگر آن‌که با مجموعه‌ای از صاحب‌نظران نحوی مواجه می‌گردیم، نحویانی که هر یک از آنها آراء و مسائلی را مطرح می‌کنند که هیچ یک از نحویان مشهور و معروف پیش مطرح نکرده‌اند، تا به ابن مضاء قرطبی می‌رسیم، کسی که می‌خواهد نحو را در قالبی جدید بریزد تا نظریه‌ای عامل و معمول اعم از مقدر و مذکور یا قیاس و استقراءهای پیچیده و متداول نحوی را نادیده بگیرد.

معروفترین پیشوای نحواندلسی ابن مالک است که به طور اجمال آراء و منهج او را ترسیم نموده و به جانشینان او از نحویان اندلسی به ویژه ابوحیان نیز پرداخته‌ام، در خاتمه به سراغ مکتب نحو مصری رفتیم، این مکتب در بدو تاسیس شدیداً از مکتب بصری تبعیت می‌کرد اما از قرن چهارم هجری آراء کوفیان را نیز به آراء بصری در آمیخت و سریعاً آراء بغدادی را هم به آنها ضمیمه ساخت، البته این مکتب در عهد ایوبیان به رشد و شکوفائی رسید و با هنر کم‌نظیر ابن هشام و اشراف وی بر آراء نحویان پیشین از زمان و مکان‌های مختلف و قدرت و مهارت در نقد و مناقشه آن عقاید و آراء و نیز زبردستی در تحلیل و استنباط مسائل و زیبایی بیان، سریعاً پیشرفت تا در عهد مملوکی به تکامل و ازدهار مطلوب نائل گردید.

نظریه تلاش‌های مفیدی که در دوره معاصر برای تجدید و آسان‌سازی نحو صورت گرفته، از بررسی مکاتب نحوی عصر حاضر صرف نظر کردم، چه این تلاش‌ها در پی اغراض تربیتی برای نسل جوان و نوخاستگان بوده و شایسته است درباره آن کتاب مستقلی تألیف گردد، از خدا می‌خواهم راستی، درستی و اخلاص را در اندیشه و گفتار و کردار به من الهام نماید،
حسبی الله ونعم الوکیل .

قاهره اول نوامبر ۱۹۶۸

www.ketab.ir